

برادرَم برادرَم اي يادگارَه مادرَم
مَن زيب غم پرورَم مَن زيب غم پرورَم

برخيز بنگارِ زوفا ايورِ هم مصطفی
دردم چو محورِ جفا ايورِ حسان ترَم
مَن زيب غم پرورَم

اختارده روي زمين از كينه همو لعين
باريده نت مرا به بين بخت چه آمد برَم
مَن زيب غم پرورَم

بي امي گوم امي التره شاهد يهنوه حيدر
حكيتك تحلي ستره الجره محيره ايبي الحرم
مَن زيب غم پرورَم

اي شل ميره موشان كو ساقِي لب تشنگان
عيلت ان فخره زمان ايوره داه داورَم
مَن زيب غم پرورَم

اي خامي آل عبا كو يادگارَه محبتي
برشي عز اگست به مادرِ ناله دربرَم
مَن زيب غم پرورَم

توب العري لبي الحى واكر به صابر الجفني
وين الكفله بالوطن راجي العلم بحر الكرم
مَن زيب غم پرورَم

بعد از تو اندر كرا گشتم اسير مبتلا
اي حبه رب العلي اي وارث ان حيدر
مَن زيب غم پرورَم

گر مَن روم بادشهان در كوفه سام الامان
دارم ز جوره كوفيان بنگر بحال مضطرب
مَن زيب غم پرورَم

عنتك لون حاله نصيب رحمت او او طول
تدري اليس خوي صعب وامي الطرب متي
مَن زيب غم پرورَم

بدروي خاك ابي بركت مانده به بيبي البرت
واندر كناره از غرت واي اي حسي اي رورت
مَن زيب غم پرورَم

بماره زارنه همفر باهي ايا نوره ريه
خاك نعت ريزم پر گشته فراي نوكرم
مَن زيب غم پرورَم

Handwritten notes in blue ink on lined paper, featuring a vertical sequence of symbols and characters, possibly representing a list or a sequence of items. The symbols include various combinations of letters, numbers, and punctuation marks, such as "12", "13", "14", "15", "16", "17", "18", "19", "20", "21", "22", "23", "24", "25", "26", "27", "28", "29", "30", "31", "32", "33", "34", "35", "36", "37", "38", "39", "40", "41", "42", "43", "44", "45", "46", "47", "48", "49", "50", "51", "52", "53", "54", "55", "56", "57", "58", "59", "60", "61", "62", "63", "64", "65", "66", "67", "68", "69", "70", "71", "72", "73", "74", "75", "76", "77", "78", "79", "80", "81", "82", "83", "84", "85", "86", "87", "88", "89", "90", "91", "92", "93", "94", "95", "96", "97", "98", "99", "100".

لحام الحیج الحاج علی الزانی / مجلیه

میں جان رفتم از سویت دلی نالان
تو میمانی انصارت در این میدان

تو میمانی بہرہ علی البر
رومنی ہمرہ لیلی بہ دل مضطر
تو میمانی بہ پیشی عون ہم جعفر
رومنی ہمرہ بہارت ای عفتان

تو میمانی عباسی علحدارت
رومنی با آن سکینہ غم خوار
تو میمانی برہ طفل دلفگار
ولی منی با آن رہا بہرہ پرست

تو میمانی برہ ایہ قاسم داماد
رومنی با ماد رہ او بصد فریاد
تو میمانی بہ پیشی حلیہ ناشاد
رومنی با سرہ او تا شام و پرست

تو میمانی کنارہ مجلیہ انصار
ولی منی میروم بادشہی بخدار
تو پیشی این حبیب ای زارہ مخمار
رومنی با این یتیمان پر در جان

تو میمانی برادر پیشی زارہ آب

ولکلب ریشہ جان داری دلت بیتا
ز بعد از تو نخواہم منی شوم سیرا
بیاد آرم دلت چون آتش سوزان

تو میمانی این شکستہ خنجرها
رومنی از جفا از پیشی نیکرها
تو میمانی این جسمان خنجرها
ولی راس تو یا منی خواند او تو

تو میمانی قوم این سعد کین
سوی خیمہ ہایت ای قیل و دین
ہجوم آرند و طفلانست ہمہ
میان این بیابان و ارم حیران

تو میمانی جسست ماہ رخشان کشت
بس از ما با پیمال سم اسبان است
رومنی جمع ما در شام و پرست
فراتی در عنایت دیدہ ای گریان

نظرت می ۳۲ ذی الحجہ ۱۲۲۲ھ

من همانم که سید اهل

آن چنان مظهر سن باشد

من همانم که جسم می برخاک

روزگار گشتن باشد

من همانم که روز میلادم

بی دلخیزی در حق باشد

من همانم که جسم از کینه

بخون طیده وی کفتی باشد

من همانم که زینب زارم

اسیر قوم آت بر فانی باشد

من همانم که رانی می برنی

هزار تیره عدد در بدن باشد

من همانم که ای فراتی رو

شامع تو صد حده می باشد

من همانم که احمد مختار
رسول داور حده می باشد

من همانم که میو دیابم
حیدر صدر ره رسی باشد

من همانم که حضرت زهدا
مادر زارم که در محنی باشد

من همانم که محبتی از حق
امام برادرم می باشد

من همانم که رو
جایگاه هم جو گل در محنی باشد

من همانم که گفت باب بتول
من از محبتی حیدر ز می باشد

من همانم که بهره ایی دینم
بدست کسی ببلایک تن باشد

لحام الحون الحاج على الفرائض

رفتی زدستم به کربلا ای سر جدا ای سر جدا
بعدت جازم می دیگر ای کشته خونین جگر
رفتی زدستم به کربلا ای سر جدا ای سر جدا

من آمدم سویت بغم نالم ز جور عدوان
گویم آیا نور دلم بر خیز ای برادر جان
نخچه بهره ای حرم مانده در این بیابان
نه یابوری دیگر دارم ای سرور شهیدان

آتش بجهنم هاشم ای کشته خونین جگر
رفتی زدستم به کربلا ای سر جدا ای سر جدا

بر خیز کن یک چاره ای کشته راه دین
در خاک خون افتاده از جور اعدا و کین
مارا بک بپرده ای جانم حسین حسین
گشتی تو سوز زنده ای وارث نبین
وکی زاده خیر البشر ای کشته خونین جگر
رفتی زدستم به کربلا ای سر جدا ای سر جدا

لب تشنه رفی از جهان اینور چشم خواهر
صد داد ازین قواکس گشتی صد باره بیکر
خون از کلوت شدروان از کینه ستمگر
نخون سیرجان ای کوفیان بنمادن ای برادر
کشند ترا همه سیر ای کشته خونین جگر
رفتی زدستم به کربلا ای سر جدا ای سر جدا

عجبت ای شمس الصبحی همچو قمر بر زمین
وان از غرت بدر الدجی برش زباب غمچین
رفتی ماند در عزا بعد اینور صیدین
آه ازین دست کربلا وار شمر شوم لعین

اشکم روان شد از بصر ای کشته خونین جگر
رفتی زدستم به کربلا ای سر جدا ای سر جدا

خواهند مرا قوم لئام اکنون برند از سویت
تا که مروت تا شرم نالم ز هر کوفت
ای زایه بدین الحرام جانم فدای رویت
بعد بنالم صبح شام و اندر مستجویت
مرا بهر اهت بهر ای کشته خونین جگر
رفتی زدستم به کربلا ای سر جدا ای سر جدا

ایکاشی محرم سرید و از این جهان می
چونکه شدم می نا امید شحاتها شفق
بنگر که قده می حمید و اندر مصایب خفتم
خون از دوشم حاکم حکید ایجان خواهر
دیدار مایهش بد ای کشته خونین جگر
رفتی زدستم به کربلا ای سر جدا ای سر جدا

نظمت می ۴ / محرم ۱۲۶۱ هـ
الام

